

بسم الله الرحمن الرحيم

سینما برای سینما

مجتبی ذوالفقاری

تقدیم به همسر زلال و فرزندان پاک سرشتم که با تعلق خودم، تمام دارایی همگی را

سرشناسه : ذوالفقاری، مجتبی- ۱۳۴۶، ت: ۹۱۲۶۱۸۲۴۱۳
 عنوان و نام پدیدآور : سی نما برای سینما (سی ایده برای فیلمنامه)/مجتبی ذوالفقاری.
 مشخصات نشر: تهران : امیدان، ۱۳۹۶،
 مشخصات ظاهری : ۲۳۸ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۰۷-۶۳-۱
 وضعیت فهرست نویسی : فیفا
 عنوان دیگر : سی ایده برای فیلمنامه.
 موضوع : داستانهای فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian Fiction—۲۰TH Century
 موضوع : فیلمنامه های فارسی
 موضوع : motion picture plays, Persian
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ۹ و ۱۶۷ س ۴۴۳۸ RIP
 رده بندی دیوید : ۸۶۱۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۰۶۲۹۱

این اثر در فهرست منابع و مآخذ زیر به ثبت رسیده است.



چاپ و صفحه‌افایی: مهرگان

ویراستار: بیژن دهخانی

طراح جلد: محسن سعیدی

صفحه آرا: سینا ذوالفقاری

سال و نوبت چاپ: ۱۳۹۶ اول

تیراژ: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

فهرست

- مقدمه ۵-۹
- ۱- تیر شیطان (حال یوسف) ۱۰-۱۶
- ۲- پوچ (فنا) یا (زندگی، طمع و دیگرهیچ) ۱۷-۲۳
- ۳- حال اربابان (رنگ خون) ۲۴-۳۴
- ۴- میمرغ (سودای میمرغ) ۳۵-۳۹
- ۵- وجدان مجازی ۴۰-۴۶
- ۶- تضاد (تعادل) ۴۷-۵۳
- ۷- تولد (رجوع) ۵۴-۶۰
- ۸- مراد (سقف کاذب) ۶۱-۶۵
- ۹- حلول ("ناخلف" یا "نابراذر" یا "پد" می آید) ۶۶-۷۲
- ۱۰- پرش ("قیاس" یا "پشت صحنه") ۷۳-۷۷
- ۱۱- دره‌ی تاریک (یادگار گنبد دوار) ۷۸-۸۵
- ۱۲- ایلینا کنکوری (مرثیه‌ای به نام کنکور) ۸۶-۹۱
- ۱۳- اینار (بی خودی) ۹۲-۱۰۱
- ۱۴- سه پلشک (آخر شاهنامه) ۱۰۲-۱۰۷
- ۱۵- ماند (همیشه پای یک نیوتون در میان است) ۱۰۸-۱۱۶
- ۱۶- خلوص ("قلب سلیم" یا "عشق رسد به فریاد") ۱۱۷-۱۲۲

- ۱۷- کاکل زری ("حق فرزندی" یا "مادران") ۱۲۳-۱۲۹
- ۱۸- لرزه تهران (تهران ۱۴۰۰) ۱۳۰-۱۳۹
- ۱۹- غیبت ("پشیمانی" یا "ظن بد" یا "اتاق‌ها، سوره‌ای از قرآن" یا "گوشت مردار") ۱۴۰-۱۴۷
- ۲۰- چشم سوم ("حس یکم" یا "تجسس" یا "تنبه") ۱۴۸-۱۶۴
- ۲۱- ماطه ("شیره‌ی جان" یا "ریشه") ۱۶۵-۱۷۳
- ۲۲- علق نگی ("ای کوه") ۱۷۴-۱۸۰
- ۲۳- گروگان‌به خطر امین ۱۸۱-۱۸۶
- ۲۴- دوشهید (گوسری در آشاک) ۱۸۷-۱۹۱
- ۲۵- بی‌تابی ("غفلت" یا "ساهیین قضا") ۱۹۲-۲۰۰
- ۲۶- تبلیت ("تب مالت" یا "بازی کودکان") ۲۰۱-۲۰۸
- ۲۷- مهران‌ها ۲۰۹-۲۱۷
- ۲۸- غفلت ("لقمه" یا "سر زیر برف") ۲۱۸-۲۲۵
- ۲۹- شکار هفتم ۲۲۶-۲۳۱
- ۳۰- استحاله ("جنایت در خیابان هفتم" یا "قاتلین خیابان حیا" یا "هفتم علیه هفتم") ۲۳۴-۲۳۸

مقدمه :

منی دانم کجا خواندم یا از کسی شنیدم که از افلاطون نقل قول می کرد: "آنچه ما می فهمیم یا می گوییم و به خاطر می سپاریم هرگز همه آن حقیقت نیست که بر ما هجوم آورده بلکه توگویی هزاران پرنده ی معنا در فضای آسمان ذهن - یا دل - به پرواز می آیند و تواز آن میان یکی یا چند تا را صید می کنی و بقیه می گریزند. شاید دیگر بار هم بیایند اما باز تو همه را نتوانی بگیری و بعضی را شاید هرگز".

حکایت ذهن این است که با یاد دارم همین طور بوده و وقتی پا به سن می گذاری این صید کمتر و کمتر می شود تا هیچ. گاه اتفاق می افتد چه افکار زیبا، بزرگ، عمیق و به درد بخور که به ذهن می آید و تودرائی خستگی، تنبلی، غرور جوانی و اتکا به حافظه ی قوی، آن ها را به راموشی می سپاری و آن ها وقتی می روند در راه به دوستانشان می گویند که پیش چه کسی بر می گردند. در همین موضوع اگر به دست نوشته های نویسندگان و شاعران دقت کنیم می بینیم ابتدا خوش خط و متین و موقر شروع می کنند در اواسط کار بدخط نوشته اند و نوشته هایشان در اواخر پر از خط خوردگی و زحوا است و این شاید ناشی از همان دستپاچگی و هراس از گریز افکار و اندیشه باشد.

مثل خیلی از بچه های این سرزمین، از همان دوران خوش کودکی در بافتن بودم که به ادبیات و هنر بیش از آنچه به طور معمول می آموزم و به اجبار - که نه بلکه عادت عمومی جامعه - بر سر آنم و به خاطرش به مدرسه می روم و می آیم، علاقه مندم و زودتر از هر چیز دیگر با این دو مقوله انس می گیرم. در

دبیرستان -- که باز برخلاف سلیقه و ذوق و به تبع سنت غریب خانواده که شش برادر هر شش نفرمان در رشته ریاضی فیزیک تحصیل کرده و البته همه هم کم و بیش در مسیر زندگی عادی موفق بودیم - این انس و علاقه نمایان تر شد و شاهد آن که بعد از زنگ ورزش، جذاب ترین و شیرین ترین درس و ساعت برای من زنگ انشا بود خصوصاً اگر دبیر ادبیات نیز به آن از می نهاد و به ویژه اگر موضوع آزاد می داد. آن وقت بود که استعداد ذاتی من سر از جدی و طنز، خود را بروز می داد. یادم هست یکبار به اصرار دبیر سال سوم خواهش کردم موضوع انشا را آزاد بدهند و ایشان هم پذیرفتند و انشای دوشتم با موضوع "در راه مدرسه" و در آن چنان دقیق موشکافانه اشاره به نگاه و طنز ماجراها و صحنه های مسیر خانه تا مدرسه را گنجاندم که ماهی که سر به اعتراف آتی خودشان - و دبیر محترم آقای شیخ طاهری که یادش را خبر باد از آن لذت بردند و در بخش هایی، شدت خنده ی بچه ها از خواندن می ماندم. یکبار هم نمی دانم چطور و از کجای اولیای دبیرستان که به استعداد دبیری و قلمی ام پی برده بودند مرا برای مسابقات استانی مقاله نویسی اعزام کردند که البته توفیق چندانی برایشان کسب نکردم.

بگذریم، از آن موقع تا همین چند سال پیش یعنی در تمام دوران دانشگاه اشتغال، در سفر و حضر همواره با قلم و کاغذ دوست بودم و بارها می شد در تاریکی شب از رخت خواب بیرون می آمدم تا شعر، نثر یا نکته ای که ذهنم رسیده را بنویسم و باز بارها شده در تاکسی، اتوبوس یا قطار به تریه نوشته هایم را نوشته ام اما این را هم بگویم که به خاطر وسواس زیاد و ارزش بیش از حدی که از همان کودکی برای داشته هایم قائل بودم، کمتر شده آن

را در معرض دید و خواندن کسی بگذارم. بقول معروف تا اهل دلی پیدا نکردم سفره دل نگشودم و همین شد که اولاً همه‌ی آنچه داشتم برای خودم ماند و کسی را از آن خبر نشد و ثانیاً قلمم خشک و خشک‌تر شد و کمتر و کمتر نوشتم.

در آخرین تلاشم طی سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۰ چند قطعه شعر گفتم و چند داستان کوتاه که آخرینشان ناتمام ماند و تا امروز هم نتوانستم بازگردم و تمامش کنم. همه‌ی این‌ها را گفتم تا بگویم خیلی افکار و مضامین از فکرم خطرر می‌کرد و می‌کند و از جمله هنرهایی که بشدت به آن علاقه داشته و دارم سینما است. از جمله‌ی آن خطورت، مضامینی برای فیلم‌نامه بود. موضوعاتی که به نکرَم اثر تبدیل به فیلم می‌شدند چیز بدی از آب در نمی‌آمدند. به همین ساطور، نکرَم رسید حالا که به بیماری کندی ذهن دچارم و قلمم دوندگی جوانی را ندارد، با تهیه‌ی فهرستی از موضوعات برای فیلم‌نامه و فیلم، ایده‌هایی ارائه‌دم برای دگرانی که سریع القلم و نکته بینند.

این شد که دست به این خطا زده کتابی آماده‌ی نشر کردم بنام "سی ایده برای فیلم‌نامه" یا "سی نما برای سینما" گرچه به نکرَم این نام ترکیب فارسی و خوبی نیست اما بپذیریم بعضی واژه‌ها جایگزین مناسبی در زبان ما ندارند.



بلا تشبیه، چندی قبل، شبی در یک مستند تلویزیونی از زبان یک طراح اتومبیل مطرح ایرانی شاغل در اروپا و آمریکا مطلب جالبی شنیدم:

"چند سال پیش به دعوت دو خودروساز داخلی و با امید فراوان که کمکی به ارتقای صنعت کشورم بکنم به ایران سفر کردم و پس از بازدیدها و جلسات مشترک یک طرح مدادی برای خودرویی به آن‌ها دادم. یکی از مدیران این کارخانه‌ها به من گفت «این را که بچه‌ی من هم می‌توانست بکشد»! در نظر ایشان این طرح - که فقط یک ایده بود و پس از چند مرحله و ماه‌ها کار منتج به طرح اصلی و ساخت ماکت شده و باز، پس از آزمایش‌های متعدد و زحمات فراوان دیگر به بدنه خودرویی تبدیل می‌شد. من به آن حیرت واداردم - یک نقاشی بیش نبوده که فرزند خردسال آن آقا هم آن پسر آن بر می‌آید".

به هیچ وجه قضاوت نمی‌کنم ولی این خاطره‌ی طراح محترم همیشه در یادم می‌ماند و فکر می‌کنم در دیگر رشته‌ها و موضوعات از جمله هنر هم مصداق دارد.

به طور حتم ایده‌های چندخطی مطرح‌شده‌ی این‌جانب در این کتاب در حد مثال بالا نیست اما شاید -و فقط شاید- از آن‌ها و گاهی با خواندن یک جمله یا حتی یک کلمه جرقه‌ای را در ذهن یک اهل فن و یک فیلم‌نامه‌نویس حرفه‌ای ایجاد کند و طرح اصلی را (یا اصلاً چیز دیگری) در ذهنش بیدار نماید، همین.

و البته هرچند آرزویم این است که لااقل یکی از این سه کتاب را در قالب فیلمی فاخر با سناریویی محکم، کارگردانی‌ای قوی و بازی‌هایی ماندگار بر پرده‌ی سینما ببینم، اما همه‌ی این ایده‌ها هم معلوم نیست مناسب فیلم بلند سینمایی باشد و شاید برخی مناسب فیلم کوتاه یا فیلم داستانی و تلویزیونی باشد.

یک توضیح ضروری: اسامی به کار رفته در این کتاب که در قسمت عوامل فیلم‌سازی، در ابتدای هر طرح آمده، صرفاً اسامی "پیشنهادی" برای یک فیلم فرضی بوده، بدلیل اشتها نامبردگان و درخشش یا تخصص هریک از عزیزان در حیطه ای انتخاب شده، نشانه‌ی علاقه قلبی و شخصی اینجانب به هریک از آنها است و معنای دیگری ندارد.

www.ketab.ir